بیضه در کلاه (بررسی سه خط از چامه های حافظ)

انقطاع، ناصر

اشاره

در نشریه‏ی حافظ شماره‏ی 42(تیر 1386)مقاله‏یی با عنوان‏ «بیضه در کلاه»به قلم آقای پرویز مهاجر شجاعی که اهل بروجرد و مقیم‏سازی‏ست،منتشر کردیم،البته عنوان مقاله«بیضه در کلاه»که در متن غزل حافظ شیرین سخن آمده است،گزینش ویراستار مجله(و نه‏ انتخاب آقای مهاجر شجاعی)بوده است و ما از این بابت،شرمساریم که‏ گاهی در عناوین مقاله‏ها،دخل و تصرّفی می‏کنیم.پس از چاپ آن‏ مقاله،آقای رضائیان،یکی‏دیگر از مشترکان و دوستداران ماهنامه، مقاله‏ی زیر از آثار آقای دکتر ناصر انقطاع را به ما لطف کردند که با سپاسگزاری،آن را در این شماره،منتشر می‏کنیم.

توجه خوانندگان را علاوه بر وجوه اشتراک این دو مقاله،مخصوصا به وجوه افتراق آن،از جمله ضبط«ای کبک خوش‏خرام،کجا می‏روی، به ناز»در مقاله‏ی آقای پرویز مهاجر شجاعی جلب می‏کنیم که در مقاله‏ی حاضر،آقای دکتر انقطاع به‏جای«به ناز»همه‏جا«بایست»ذکر کرده و در ستون آخر مقاله هم قولی را در تضعیف ضبط«به ناز»نقل‏ کرده ند.

این سه خط از چامه‏های شمس الدین محمد(حافظ)چه معنایی‏ را در بردارد؟

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقّه‏باز کرد بازیّ چرخ بشکندش بیضه در کلاه‏ آن کس که عرض شعبده با اهل راز کرد ای کبک خوش‏خرام کجا می‏روی بایست‏ غرّه مشو که گربه‏ی عابد نماز کرد

پیش از رفتن به ژرفای معنای آن‏چه را که حافظ می‏گوید،شایسته‏ است چند واژه‏ی آن را بشناسیم.

حقّه:قوطی و ابزار کار شعبده‏بازانی بود در کنار میدان‏ها که مردم‏ را گرد می‏آوردند و چند چشمه از تردستی و چشم‏بندی‏های خود را در این قوطی به نمایش می‏گذاردند و بازی می‏کردند.به‏همین انگیزه با کار واژه‏ی«بازیدن»(بازی)آن را به کار می‏برند.

صوفی:همان درویش است و این چامه را حفاظ زمانی سروده که به‏ دید من از صوفی‏گری بریده و به میترائیسیم و کیش مهری گرویده بود.

بیضه:در این چامه معنای«تخم‏مرغ»را می‏دهد.ولی معنای‏ گسترده‏ی آن«تخم»است.

شعبده:این واژه تازی‏ست و به کاری که«آن را نمودی باشد،ولی‏ بودی نداشته باشد»گفته می‏شود و همان است که در پارسی امروزی‏

دکتر ناصر انقطاع

«چشم‏بندی»گویند.معناهای دیگر آن نیرنگ،تردستی و سبک‏دستی‏ست.و تازیان گه‏گاه آن را«شعوذه»هم گفته‏اند.

با این آگاهی‏ها به ژرفای معنای واژه‏ها می‏پردازیم.

حافظ می‏گوید:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه‏باز کرد

همان‏گونه که آمد،این چامه زمانی سروده شده که حافظ از دورویی، نابه‏کاری و زاهدنمایی گروهی درویشان آگاه شده و بسیاری از ایشان را شناخته و از ایشان بریده بود.

بر این پایه می‏گوید:صوفی برای مردم دام گسترده و سر حقه‏ی‏ چشم‏بندی خود را باز کرده است.ولی آگاه نیست که روزگار از او تردست‏تر و«حقه‏بازتر»است و برای روزگار نمی‏تواند تردستی و ریاکاری کرد.زیرا روزگار کاری را می‏کند که در بیت پس از آن حافظ نمونه می‏آورد:

بازیّ چرخ بشکندش بیضه در کلاه‏ زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

«شکستن تخم‏مرغ»در کلاه،در ادب کهن ایرانی،داستانی دارد. گروهی می‏گویند:کسی به فروشگاهی رفت و از نبودن فروشنده که‏ زمانی اندک از فروشگاه دور شده بود،سود برد و هفت و هشت تخم‏مرغ‏ را برداشت و در کلاه خود پنهان کرد.هنگامی که فروشنده بازگشت و پی‏برد که شمار تخم‏مرغ‏هایش کم است،از تخم‏مرغ دزد در این‏باره‏ پرسید و تخم‏مرغ دزد گفت:من آگاه نیستم و نمی‏دانم چه شده؟

دارنده‏ی تخم‏مرغ‏ها به او بدگمان شده بود،ولی نمی‏توانست مشت‏ او را باز کند تا این که ناگهان کلاه تخم‏مرغ دزد به بالای در فروشگاه‏ می‏خورد و تخم‏مرغهای دزدیده و پنهان شده در کلاه می‏شکند و نشت‏ آن از کنار کلاه،دزد را رسوا می‏کند.

از آن زمان«شکستن تخم‏مرغ در کلاه»کنایه‏ای از رسواشدن‏ است،و حفاظ نیز در چامه‏اش به همین نکته اشاره کرده است و می‏گوید هر کسی که با«اهل راز»نیرنگ ببازد و نامردی کند،مانند آن تخم‏مرغ‏ دزد رسوا می‏شود.

در این‏جا شاید خواست حافظ از ساخت«اهل راز»پیروان کیش‏ میترا بوده باشد که راز درون کیش خود و شیوه‏ی آیین‏های انجام شده‏ میان خود را هرگز افشا نمی‏کردند و بسیاری از رفتارها و آیین‏های‏ «مهربان»رازگونه بوده است.

به‏جز حفاظ چامه‏سرای دیگری به‏نام«اسماعیل سپاهانی»نیز در چامه‏ی خود داستان«شکستن تخم‏مرغ در کلاه»را آورده است و می‏گوید:

صبا به شعبده‏اش،بیضه در کلاه شکست‏ که با سپیده و زرده است بیضه‏سان«نرگس»

گروهی دیگر برآنند که هم در چامه‏ی حافظ و هم در چامه‏ی‏ «اسماعیل سپاهانی»واژه‏ی«شعبده»در اشاره به«شکستن بیضه در کلاه»آمده است.بر این پایه داستان تخم رغ دزد از فروشگاه درست‏ نیست.و داستان آن است که«شعبده بازی»از پیش تخم‏مرغ‏هایی را در کلاه خود پنهان کرده بود که هنگامی که در برابر مردم سر«حقه»را باز می‏کند و چند تخم‏مرغ در درون حقه می‏گذارد و می‏گوید:ببینید این‏ تخم‏مرغ‏ها را درون حقّه می‏گذارم و سپس درون کلاهم می‏فرستم،ولی‏ پیش از این که تخم‏مرغ‏ها را در درون حقه جای دهد،تخم‏مرغ‏های‏ درون کلاهش می‏شکنند و شعبده‏باز رسوا می‏شود.

در خط سوم از چامه‏ی حافظ می‏خوانیم:

ای کبک خوش‏خرام کجا می‏روی؟بایست‏ غرّه مشو که گربه‏ی عابد نماز کرد

در بررسی ژرفای این چامه نیز واژه‏شناسان و گزارشگران چامه‏های حافظ به چند دسته شده‏اند:

گروهی می‏گویند:«گربه‏ی عابد» اشاره‏یی‏ست به گربه‏یی که«عماد فقیه»(شیخ‏ خانقاه‏دار)داشت و به این جاندار یاد داده بود که‏ به هنگامی که وی نماز می‏خواند،گربه هم از او پیروی کند و هنگامی که شیخ پیشانی بر زمین‏ می‏گذارد،گربه هم سرش را روی زمین می‏گذارد و مردم او را دارنده‏ی نیروی خدایی و آسمانی‏ می‏دانستند و بدین گونه آن‏ها را می‏فریفت.

نویسنده‏ی کتاب حبیب‏السیر می‏نویسد:«خواجه عماد»هرگاه که‏ نماز گذاری،گربه‏ی او،شرط متابعت به‏جای آوردی و شاه شجاع این‏ کار را بر کرامات شیخ حمل می‏فرمود و پیوسته در اخلاص او می‏کوشید».

در این‏جا«گربه‏ی عابد»(اضافه‏ی دارندگی‏ست)یعنی گربه‏یی که‏ از آن عماد فقیه است.

همین چامه‏ی حافظ سبب شد که«شاه شجاع»که پیرو«عماد فقیه»بود،با این‏که بسیار نرم‏تر از پدر خود«امیر مبارز الدین»بود،با حافظ به خوبی رفتار نکند،و وی را از خود براند و به دنبال بهانه‏یی برای‏ گوش‏مالی حافظ بود تا به این چامه‏ی حافظ که می‏گوید:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای«اگر»از پس امروز بود فردایی

دست‏آویخت و گفت:واژه‏ی«اگر»در مصراع دوم نشانگر ناباوری‏ حافظ به روز رستاخیز است.بر این پایه از دین اسلام برگشته(ملحد شده)و باید او را کشت.هنگامی که حافظ از سوی شاه شجاع برای‏ بازجویی به دربار فراخوانده شد،می‏دانست که وی را برای چه‏ فراخوانده‏اند این بود که از«زین الدین ابو بکر تایبادی»چاره‏ی کار را خواست.

زین الدین به او گفت:به پیش از این خط در این چامه،یک خطدیگر بیفزای که کس دیگری این سخن را گفته است و تو از زبان وی‏ بازگفته‏یی،و بازگویی کفر،از زبان دیگری،کفر نیست.

این بود که سرود:

این حدیثم که چه خوش آمد که سحرگه می‏گفت‏ بر در میکده‏یی با دف و نی،ترسایی‏ گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی

و بدین‏گونه از آزار شاه شجاع جان به‏در برد.

بگذریم و به بررسی چامه بپردازیم.

گروهی دیگر برآنند که این چامه اشاره به گربه‏یی‏ست که در کلیله‏ و دمنه آمده است.

در این کتاب داستانی‏ست که می‏گوید:گربه‏یی‏ عابد بوده که جانوران پیرامونش برای دادخواهی و گشودن دشواری‏های خود و یا رسیدگی به‏ کشاکش‏شان،نزد او می‏رفتند.(در این داستان واژه‏ی‏ «عابد»صفت گربه است.نه پسوند«دارندگی»)

روزی گربه به کبکی که برای دادخواهی از خرگوشی،نزد او رفته بود،می‏گوید:نزدیک‏تر بیا تا بهتر سخن‏هایت را بشنوم.(و خواستش این بود که‏ کبک را بدرد و بخورد.)

بهم‏همین انگیزه حافظ واژه‏ی«بایست»را در کاربرد«هشدار»به کبک می‏گوید:

ای کبک خوش‏خرام کجا می‏روی؟بایست‏ غرّه مشو که گربه‏ی عابد نماز کرد

این گروه برآنند که خواست حافظ اشاره به داستان کلیله و دمنه‏ است و به‏همین انگیزه بر این باورند که اگر در دیوان‏هایی نوشته شده‏ باشد:

ای کبک خوش‏خرام که خوش می‏روی«به‏ناز!»نادرست است،و باید«بایست»باشد.

برخی دیگر از پژوهندگان برآنند که خواست حافظ از گربه‏ی«عابد» داستا«موش و گربه»ی عبید زاکانی‏ست.

(زیرا«عبید»و«حافظ»کمابیش هم‏زمان با یک‏دیگر می‏زیستند. زایش حافظ را میان سال‏های 710 تا 726 هجری قمری و مرگ او را در سال 791 نوشته‏اند و زایش عبید را پیرامون 700 هجری قمری و مرگش را 769 گفته‏اند.پس می‏تواند این چامه،اشاره به داستان موش‏ و گربه‏ی عبید هم باشد.)

به دید نویسنده،درست است که عبید این داستان را در هجو«امیر مبارز الدین»سروده است،بویژه آن‏جا که می‏گوید:

ناگهان جست،گربه بر موشان‏ چون«مبارز»به روز میدانا

خواستش بی‏گمان«امیر مبارز الدین»بوده؛ولی گمان نمی‏رود که‏ هشدار حافظ به«کبک»اشاره به چامه‏ی«عبید»بوده باشد و دیدگاه‏ آنان که می‏گویند:خواست حافظ از«گربه‏ی عابد»همان گربه‏ی«عماد فقیه»و یا گربه‏ی عابد کلیله و دمنه است،استوارتر و پذیرفتنی‏تر است.